

نقش کیفیت دل‌بستگی به والدین در نقش‌پذیری جنسیتی فرزندان

دکتر شهلا پاکدامن

استادیار گروه روان‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی

پگاه نجات^۱

دانشجوی دکترای روانشناسی عمومی دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

پژوهش حاضر با هدف بررسی نقش کیفیت دل‌بستگی به والدین در نقش‌پذیری جنسیتی فرزندان در خانواده‌های دووالدی دست‌نخورده انجام شده است. صد و چهار دانشجو (۵۵ زن، ۴۹ مرد) با میانگین سنی ۲۱ سال در این پژوهش پیمایشی شرکت کردند و به پرسشنامه‌های نقش جنسیتی بم و دل‌بستگی به والدین و همسالان پاسخ دادند. یافته‌ها نشان داد که دل‌بستگی به مادر بیشتر از پدر بود و زنان بیشتر از مردان جنس‌سنخیتی بودند. دل‌بستگی به والد ناهم‌جنس با ضریب منفی میزان جنس‌سنخیتی بودن را پیش‌بینی نمود. افراد دارای نقش جنسیتی نامتمایز نسبت به دو گروه جنس‌سنخیتی و دوجنسیتی دل‌بستگی کمتری با والد هم‌جنس خود داشتند. به طور خاص در گروه دل‌بستگی پایین به والد هم‌جنس و بالا با والد ناهم‌جنس، تعداد افراد نامتمایز زیاد و دوجنسیتی و جنس‌سنخیتی‌ها کم بودند. دل‌بستگی بیشتر با مادر قابل انتساب به اشتغال بیشتر مادر با فرزندان و سبک تعاملی خوشایندتر وی می‌باشد. جنس‌سنخیتی‌تر بودن دختران با نظریهٔ چودورو همسویی دارد. نتایج مربوط به نقش دل‌بستگی به والد هم‌جنس و ناهم‌جنس در نقش‌پذیری جنسیتی به طور کلی با دیدگاه شناختی-اجتماعی هماهنگی داشت. بستگی داشتن اثر دل‌بستگی به یک والد بر نقش‌پذیری جنسیتی به سطح دل‌بستگی به والد دیگر، اهمیت پی-گیری نگاه سیستمی و بوم‌شناختی به خانواده را می‌نمایاند.

واژه‌های کلیدی: دل‌بستگی، فرزندان، نقش جنسیتی، والدین.

^۱ نویسندهٔ مسئول، p_nejat@sbu.ac.ir

تاریخ دریافت: اول بهمن ۹۲ تاریخ پذیرش: اول آبان ۹۳

مقدمه

از پایه‌ای‌ترین ویژگی‌های هر انسانی جنسیت اوست. افراد جامعه می‌آموزند از پشت لنگه‌های جنسیت به خودشان و یکدیگر نگاه کنند (بم^۱، ۱۹۹۳). معمولاً تعریفی از زنانگی یا مردانگی نزد افراد وجود دارد که می‌تواند مواردی از قبیل صفات شخصیتی، فعالیت‌ها، علایق یا نقش‌هایی را در برگیرد (اسپنس^۲، ۱۹۸۵) که عمدتاً مرتبط با یکی از دو جنس شناخته می‌شوند. زنانگی و مردانگی را می‌توان دو بعد مستقل از یکدیگر در نظر گرفت (بم، ۱۹۷۴؛ اسپنس و هلمریچ^۳، ۱۹۷۸). بنابراین، هر فرد، اعم از زن یا مرد، مقداری زنانگی و مقداری مردانگی دارد. یعنی، تا حدی از ویژگی‌های مشمول تعریف زنانگی برخوردار است و تا حدی نیز از ویژگی‌های مشمول تعریف مردانگی. به میزانی که برخوردار می‌وی از ویژگی‌هایی که مربوط به جنسیت خودش شناخته می‌شود بیشتر از برخوردار می‌وی از ویژگی‌های مربوط به جنس مخالفش باشد، میزان "جنس‌سنجی"^۴ بودن وی بیشتر است، یا به بیان دیگر، نقش‌پذیری جنسیتی بالاتری دارد. بنابراین، یک زن جنس‌سنجی و ویژگی‌های زنانه بیشتری دارد تا مردانه، و یک مرد جنس‌سنجی نیز بیشتر دارای ویژگی‌های مردانه است تا زنانه. برای افراد جنس‌سنجی، جنسیت یکی از ابعاد مهم ادراک خود و محیط اطرافشان است (بم، ۱۹۸۱). عوامل مختلفی ممکن است بر میزان جنس‌سنجی شدن یک فرد تأثیر داشته باشند، که دسته‌ای زیستی (هاینز^۵، ۲۰۱۱)، اما دسته دیگر اجتماعی و شامل تمام تأثیراتی است که فرد از بدو تولد خود و در تعامل با افراد و محیط‌های اجتماعی گوناگون در معرض آنها قرار می‌گیرد. از دیدگاه بوم‌شناختی (برونفن‌برنر^۶، ۱۹۸۹)، بافت‌های اجتماعی مختلف نظیر خانواده، مدرسه و جامعه بر فرد اثر می‌گذارند. با این حال، والدین معمولاً اولین افرادی هستند که کودک پس از پا گذاشتن به این دنیا در تماس با آنها قرار می‌گیرد و به طور سنتی از جایگاه خاصی در نظریه‌پردازی‌ها دربارهٔ تحول جنسیت برخوردار بوده‌اند. از این رو، هدف پژوهش در مقاله حاضر مطالعه نقش ایشان در نقش‌پذیری جنسیتی فرزندان می‌باشد.

¹ Bem

² Spence

³ Helmrich

⁴ gender-typed

⁵ Hines

⁶ Bronfenbrenner

والدین از راه‌های مختلف در تحول نقش جنسیتی کودکان خود تأثیرگذار هستند (بلیک‌مور، برن‌بام و لیبن^۱، ۲۰۰۹). یکی از این راه‌ها فراهم نمودن الگو یا سرمشق‌دهی است. پدر و مادر به عنوان یک مرد و زن، خودشان متفاوت از یکدیگر هستند و لذا الگوی اولیه‌ای از زن و مرد بودن برای فرزندان خود فراهم می‌کنند. دیدگاه شناختی-اجتماعی (باسی و بندورا^۲، ۱۹۹۹) تقلید و یادگیری مشاهده‌ای را جزو مکانیزم‌های یادگیری می‌داند. هر والد الگویی جهت تقلید در اختیار فرزند هم‌جنس خود می‌گذارد. افزون بر این، در نظریه روان‌تحلیل‌گری، هویت جنسی فرزند از یک موقعیت ادیبی مثلی ناشی می‌شود که در آن، کودک ضمن فاصله گرفتن از والد جنس مخالف، با والد هم‌جنس خود همانندسازی می‌نماید (یونی، رهامیم و برنون^۳، ۲۰۰۱).

از آنجا که تأثیرات والدین بر نقش‌پذیری جنسیتی فرزندان در متن تعامل والد و فرزند رخ می‌دهد، لذا دل‌بستگی بین والد و فرزند از اهمیت بخصوصی در این فرآیند برخوردار است. بالبی^۴ (۱۹۸۰) دل‌بستگی را به صورت یک پیوند فراگیر و بادوام بین بچه و بزرگسال بالغ تعریف کرده است. اینزورث^۵ (۱۹۸۹) نیز پیوند موجود میان دو نفری را که با هم دل‌بستگی دارند، ایمن و سرشار از راحتی توصیف نموده است. دل‌بستگی به والد، انگیزه‌بخش تقلید کردن فرزند از والد و در نتیجه همانندسازی وی با والد است، چرا که دل‌بستگی خودش پاداش‌دهنده است و لذا بچه تلاش می‌کند دل‌بستگی بیشتری با والد خود برقرار کند و به میزانی که دل‌بستگی افزایش می‌یابد، بچه در تماس بیشتر با والد قرار می‌گیرد و احساس اطمینان و اعتماد بیشتری به وی پیدا می‌کند و لذا بیشتر از رفتار وی تقلید می‌نماید. در اغلب فرهنگ‌ها، فرزندان وقت بیشتری را با مادران خود می‌گذرانند تا با پدران، درحالی‌که در مقابل پدر خود کم‌حرف‌تر و مطیع‌تر هستند (مک‌هیل، کروتز و وایت‌من^۶، ۲۰۰۳). مادران در رفتار خود پاسخگوتر و منعطف‌تر هستند، درحالی‌که پدران سبک تعاملی مستبدانه‌تری دارند. لذا، فرزندان اغلب نزدیکی بیشتری با مادر خود احساس می‌کنند (بلیک‌مور و همکاران، ۲۰۰۹). پژوهش‌های انجام گرفته در

¹ Blakemore, Berenbaum & Liben

² Bussey & Bandura

³ Juni, Rahamim & Brannon

⁴ Bowlby

⁵ Ainsworth

⁶ McHale, Crouter & Whiteman

فرهنگ‌های غربی دل‌بستگی بیشتر فرزندان با مادر نسبت به پدر را فارغ از جنسیت فرزند گزارش نموده‌اند (هایگلر، دی و مارشال^۱، ۱۹۹۵؛ فوربز و آدامز-کرتیس^۲، ۲۰۰۰). چودورو^۳ (۱۹۷۸، ۲۰۰۱) برخلاف مدل سنتی روان‌تحلیل‌گری (فروید^۴، ۱۹۶۲)، تجربه رابطه پیش‌ادیبی را برای فرزندان دختر و پسر متفاوت می‌داند. بنا به نظر وی، همه بچه‌ها از یک وضعیت اولیه وابستگی نوزادی که شامل دل‌بستگی و همانندسازی با مادر است آغاز می‌کنند. از دگرسو، تجربه مادری برای یک زن، همانندسازی دوگانه^۵ است، چرا که وی در همانندسازی با فرزند، همانندسازی خود با مادرش را دوباره تجربه می‌کند و از آنجا که خودش کودک مونثی بوده است، لذا با فرزند دختر خود همانندسازی قوی‌تری برقرار می‌کند. اما در برخورد با فرزند مذکر، وی را به بر عهده گرفتن نقش مردانگی و در نتیجه متمایز شدن و تشکیل مرزهای "من"^۶ تشویق می‌نماید. در مرحله ادیبی که مرحله کسب هویت جنسیتی پایدار است، کودکان دختر همچنان به همانندسازی با مادر ادامه می‌دهند در حالیکه در کودکان پسر همانندسازی با پدر باید جانشین همانندسازی اولیه با مادر شود. اما به دلیل تمایز نقش‌های اجتماعی زن و مرد، معمولاً پدر نسبت به مادر کمتر در دسترس است و لذا همانندسازی پسر اغلب از نوع موقعیتی و حتی با یک نقش مردانه خیالی است که ممکن است مستقیماً از پدر خودش دریافت ندارد. بنابراین، پسر از یکسو شروع به نفی دل‌بستگی به مادر می‌کند و از سوی دیگر از آنجا که همانندسازی با پدر معمولاً در متن یک رابطه عاطفی رضایت‌بخش رشد نمی‌کند، ارتباط بین سرمایه‌گذاری عاطفی و نقش‌پذیری جنسیتی در پسر تضعیف می‌شود.

با اینکه تمرکز نظریه یادگیری شناختی-اجتماعی (باسی و بندورا، ۱۹۹۹) بیشتر بر تأثیر والد هم‌جنس بر فرزند بوده است، اما از آنجا که طبق فرض، پدر و مادر، الگوی دو جنس متمایز را فراهم می‌کنند و نیز از آنجا که محرک‌های الگودهی دو والد جمع‌شونده هستند (یونی و همکاران، ۲۰۰۱)، لذا همانندسازی با والد غیرهم‌جنس باید به ضرر نقش‌پذیری جنسیتی فرزند باشد. به دیگر بیان، درحالیکه همانندسازی بیشتر با والد هم‌جنس به جنس‌سنجی شدن فرزند کمک می‌کند، همانندسازی با والد غیرهم‌جنس در جهت

¹ Haigler, Day & Marshall

² Forbes & Adams-Curtis

³ Nancy Chodorow

⁴ Freud

⁵ double identification

⁶ ego

کاهش آن عمل می‌کند. به طور مشابه، از نظریهٔ روان‌تحلیل‌گری (فروید، ۱۹۶۲) نیز چنین تقابلی در نقش دو والد استنباط می‌شود. نتایج مطالعات چندی این مفهوم‌سازی-های تقابلی را تأیید می‌نماید. برای نمونه، در مطالعهٔ یونی و همکاران (۲۰۰۱) مردانگی مردان با مردانگی پدر رابطهٔ مثبت و با زنانگی مادر رابطهٔ منفی داشت. در زنان نیز زنانگی با زنانگی مادر رابطهٔ مثبت داشت. همچنین در مطالعات مربوط به پیشایندهای هم‌جنس‌گرایی در مردان، ترکیب رابطهٔ مادر^۱ پسر شدیداً نزدیک و رابطهٔ پدر^۲ پسر دور یا متضاد، زمینه‌ساز همانندسازی پسر با مادر به جای پدر و بروز رفتارهای سنخیتی متعلق به جنس مخالف در کودکی دانسته شده است (بیلی و زاکر^۱، ۱۹۹۵). به طور مشابه، یافته‌های بیلر^۲ (۱۹۷۰) حاکی از آن است که پسرهایی که بدون حضور پدر بزرگ می‌شوند، کمتر مردانه و حتی زنانه هستند. با این حال، تمام مطالعات در این مورد یک-رأی نیستند. دو مطالعهٔ هایگلر و همکاران (۱۹۹۵) و فوریز و آدامز-کرتیس (۲۰۰۰) که هر دو رابطهٔ بین دل‌بستگی به والدین و نقش‌پذیری جنسیتی فرزند را بررسی نمودند، شواهدی بر این مدعا که افراد جنس‌سنخیتی و جنس مخالف سنخیتی^۳ به ترتیب دل‌بستگی بیشتری با والد هم‌جنس و جنس مخالف خود داشته باشند نیافتند. در خصوص عواقب عدم حضور پدر در خانواده‌های تک‌والدی نیز، برخی مطالعات، پسران بزرگ شده در این شرایط را مردانه‌تر و با رفتارهای پرخاشگرانهٔ بیشتر یافته‌اند. همچنین علی‌رغم اینکه ممکن است به نظر برسد که دختران در این شرایط زنانه‌تر می‌شوند، اما برخی یافته‌ها دلالت بر همانندسازی بیشتر این دختران با نقش سنتی مردانه دارند (جانسون^۴، ۱۹۹۶؛ اسلاوکین و استرایت^۵، ۲۰۰۰).

این پژوهش دو فرضیه و دو سوال دارد. فرضیهٔ اول این است که فارغ از جنسیت، افراد با مادر خود دل‌بستگی بیشتری دارند تا با پدر خود. فرضیهٔ دوم بیانگر آن است که به طور کلی نقش‌پذیری جنسیتی یا میزان جنس‌سنخیتی بودن در زنان بالاتر از مردان است. شکل‌گیری این فرضیه بر دو بنیان استوار است؛ اگر فرض کنیم که دل‌بستگی هر دو جنس با مادر بیشتر باشد، و نقش‌پذیری جنسیتی نیز متأثر از رابطه با والد هم‌جنس باشد، بنابراین، نتیجه این می‌شود که زنان با والد هم‌جنس اما مردان با والد غیرهم‌جنس

¹ Bailey & Zucker

² Biller

³ cross-gender typed

⁴ Johnson

⁵ Slavkin & Stright

دل‌بستگی بیشتر دارند. در نتیجه، مردان باید در مقایسه با زنان نقش‌پذیری جنسیتی کمتری پیدا کنند. سوال اول این پژوهش آن است که جنس‌سنجی شدن چه رابطه‌ای با دل‌بستگی به والد هم‌جنس و جنس مخالف دارد؟ دو نظریه یادگیری شناختی^۱ اجتماعی و روان‌تحلیل‌گری پیش‌بینی می‌کنند که دل‌بستگی به والد هم‌جنس رابطه مثبت، و دل‌بستگی به والد جنس مخالف رابطه منفی با میزان جنس‌سنجی شدن داشته باشد. با این حال، چنانکه بیان شد، شواهدی نیز بر خلاف این پیش‌بینی وجود دارد. سوال دوم این است که آیا امکان دارد اثر دل‌بستگی فرزند به یک والد بر نقش‌پذیری جنسیتی وی، بستگی به دل‌بستگی وی به والد دیگرش داشته باشد؟ این سوال در سایه نگاه سیستمی به خانواده (وایت‌چرچ و کنستانتین^۱، ۱۹۹۳) مطرح شده است. براساس این دیدگاه، دل‌بستگی به هر والد، نه به طور مجزا و در خلاء، بلکه در متن خانواده، از جمله ارتباط با والد دیگر رخ می‌دهد (مک‌هیل و همکاران، ۲۰۰۳).

روش

این پژوهش از نوع پیمایشی است. جامعه پژوهش دانشجویان ایرانی در بازه ۱۸ تا ۲۴ سال هستند. گروه نمونه را ۱۰۴ نفر (۵۵ زن، ۴۹ مرد) از دانشجویان مقطع کارشناسی دانشگاه‌های شهید بهشتی و تهران تشکیل می‌دهند که با مراجعه پژوهشگر به دانشکده‌های روانشناسی و علوم تربیتی و ادبیات و علوم انسانی با استفاده از روش نمونه‌گیری در دسترس انتخاب شدند.

ابزار پژوهش

در این پژوهش از دو پرسشنامه استفاده شد. اولی پرسشنامه نقش جنسیتی بم^۲ (بم، ۱۹۷۴) است که شامل تعدادی صفات شخصیتی می‌باشد و پاسخگو باید از "۱=کاملاً درست" تا "۷=کاملاً غلط" بیان کند که هر صفت تا چه حد وی را توصیف می‌کند. از میان این صفات، بیست عدد به بعد زنانگی و بیست عدد دیگر به بعد مردانگی تعلق دارد. هر یک از دو نمره مردانگی و زنانگی با میانگین‌گیری از بیست پاسخ مذکور حاصل می‌شوند. در مطالعه یحیایی (۱۳۷۶)، مقدار آلفای کرونباخ برای خرده‌مقیاس‌های مردانگی و زنانگی به ترتیب ۰/۷۵ و ۰/۶۷ بود. باقری (۱۳۸۱) پایایی آزمون-بازآزمون آن را برای

¹ Whitechurch & Constantine

² Bem Sex Role Inventory (BSRI)

زنان و مردان به ترتیب ۰/۸۱ و ۰/۹۱ به دست آورد (نقل از خمسه‌ای، ۱۳۸۶). در پژوهش حاضر، مقادیر آلفا برای مردانگی ۰/۸۳ و برای زنانگی ۰/۷۷ محاسبه شد. متغیر کمی میزان جنس‌سنجی بودن در این پژوهش با کم کردن نمرهٔ مردانگی از زنانگی برای زنان، و زنانگی از مردانگی برای مردان محاسبه شد. براساس روش بیان شده توسط بوم (۱۹۷۴)، با برش زدن نمرات مردانگی و زنانگی روی میانهٔ هر کدام، چهار گروه مردانه (کسانی که در مردانگی بالا و در زنانگی پایین هستند)، دوجنسیتی^۱ (کسانی که در زنانگی و مردانگی بالا هستند) و نامتمایز^۲ (کسانی که در زنانگی و مردانگی پایین هستند) تشکیل شد که پس از اعمال ملاحظات مربوط به جنسیت، به چهار گروه جنس‌سنجی (مردان بالا در مردانگی و پایین در زنانگی و زنان بالا در مردانگی و پایین در زنانگی)، جنس مخالف سنجی (مردان بالا در زنانگی و پایین در مردانگی و زنان بالا در مردانگی و پایین در زنانگی)، دوجنسیتی (مردان و زنانی که هم در مردانگی و هم در زنانگی بالا هستند) و نامتمایز (مردان و زنانی که هم در مردانگی و هم در زنانگی پایین هستند) تبدیل شد. افراد جنس‌سنجی عمدتاً دارای ویژگی‌های مربوط به جنسیت خود هستند. افراد جنس مخالف سنجی عمدتاً ویژگی‌های مربوط به جنس مخالف خود را دارند. دوجنسیتی‌ها هم ویژگی‌های مربوط به جنس خود و هم ویژگی‌های جنس مخالف را دارند، اما در افراد نامتمایز هیچ‌کدام از این دو دسته ویژگی برجسته نیست.

پرسشنامهٔ دوم، پرسشنامهٔ دل‌بستگی به والدین و همسالان^۳ (آرمسدن و گرینبرگ^۴، ۱۹۸۷) است که به سنجش ادراک پاسخگو از ابعاد مثبت و منفی شناختی یا عاطفی روابط با والدین و همسالان خود می‌پردازد، بخصوص اینکه هر یک از این افراد تا چه حد به عنوان منابع امنیت روان‌شناختی برای وی عمل می‌کنند. نسخهٔ ویرایش شدهٔ این پرسشنامه (آرمسدن و گرینبرگ، ۲۰۰۹) که ترجمهٔ فارسی آن (مظاهری، ۱۳۸۲) در پژوهش حاضر استفاده شده است، از سه بخش پدر، مادر و همسالان تشکیل شده است و هر بخش شامل ۲۵ گزاره می‌باشد. پاسخ به هر گزاره می‌تواند از "۱=تقریباً هرگز یا هرگز" تا "۵=تقریباً همیشه یا همیشه" متغیر باشد. در این پژوهش تنها بخش‌های

¹ androgynous

² undifferentiated

³ Inventory of Parent and Peer Attachment (IPPA)

⁴ Armsden & Greenberg

دل‌بستگی به پدر و مادر این پرسشنامه اجرا شد. نمره دل‌بستگی به هر والد با میانگین-گیری از پاسخ‌های بخش مربوط به آن والد حاصل می‌شود. نصرتی (۱۳۸۳) ضریب آلفای کرونباخ را برای دل‌بستگی به مادر و پدر به ترتیب ۰/۸۲ و ۰/۸۳ به دست آورد. این مقادیر در پژوهش حاضر برای دل‌بستگی به پدر ۰/۷۸ و برای دل‌بستگی به مادر ۰/۷۱ محاسبه شد. برای ساخت متغیر دل‌بستگی به والد هم‌جنس، برای زنان دل‌بستگی به مادر و برای مردان دل‌بستگی به پدر منظور شد. به طور مشابه، برای ساخت متغیر دل‌بستگی به والد ناهم‌جنس، برای زنان دل‌بستگی به پدر و برای مردان دل‌بستگی به مادر منظور شد. برای به دست آوردن متغیر کیفی دل‌بستگی (دارای سطوح بالا و پایین)، دل‌بستگی به مادر و پدر هر کدام از روی میانه خود برش زده شدند. برای تحلیل داده‌ها از آزمون‌های آماری تحلیل واریانس، t مستقل، رگرسیون و مربع‌خی استفاده شد.

یافته‌ها

میانگین سنی افراد ۲۱ سال با انحراف معیار ۳/۲ سال بود. مورد طلاق والدین میان پاسخگوها وجود نداشت. والدین همه شرکت‌کنندگان در قید حیات بودند، تنها یک نفر پدر خود را در نه سالگی از دست داده بود و لذا به پرسش‌های مربوط به دل‌بستگی به پدر پاسخ نداد. میانگین و انحراف معیار متعلق به متغیرهای دل‌بستگی به پدر، دل‌بستگی به مادر و جنس‌سنخیتی بودن در جدول ۱ به تفکیک دو جنس ارائه شده است.

جدول ۱ ° میانگین و انحراف معیار متغیرهای پژوهش به تفکیک زن و مردان

انحراف معیار	مرد		انحراف معیار	میانگین
	انحراف معیار	میانگین		
دل‌بستگی به مادر	۰/۴۷	۳/۹۱	۰/۵۷	۳/۹۶
دل‌بستگی به پدر	۰/۶۲	۳/۵۳	۰/۸۰	۳/۵۱
میزان جنس-سنخیتی بودن	۰/۸۷	-۰/۱۲	۱/۰۰	۰/۵۲

در باره فرضیه اول پژوهش، جدول ۲ نتایج آزمون تحلیل واریانس مکرر ترکیبی با عامل درون‌آزمودنی والد (پدر و مادر) و عامل برون‌آزمودنی جنسیت فرزند (زن و مرد) را روی

متغیر وابسته میزان دل‌بستگی نشان می‌دهد. چنانکه ملاحظه می‌شود اثر عامل والد معنادار است، که بیانگر آن است که میزان دل‌بستگی فرزندان با پدر و مادر متفاوت است. میزان دل‌بستگی به مادر ($M = ۳/۹۴$) بالاتر از دل‌بستگی به پدر ($M = ۳/۵۲$) است. اثر عامل جنسیت معنادار نیست، بنابراین میان زنان و مردان از بابت میزان کلی دل‌بستگی به پدر و مادر تفاوتی وجود ندارد. عدم معناداری اثر تعاملی والد \times جنسیت نیز دلالت بر آن دارد که تفاوت مشاهده شده در میزان دل‌بستگی به پدر و مادر در هر دو جنس برقرار است. همبستگی میان متغیرهای دل‌بستگی به پدر و دل‌بستگی به مادر مثبت، متوسط و معنادار بود ($R = ۰/۳۸۹, p < ۰/۰۰۰۵$).

جدول ۲ ° نتیجه آزمون تحلیل واریانس مکرر ترکیبی با عامل درون‌آزمودنی والد و عامل برون‌آزمودنی جنسیت

منبع تغییرات	مجموع مجزورات	درجه آزادی	میانگین مجزورات	F	معناداری
والد	۸/۷۹	۱	۸/۷۹	۳۵/۳۴	< ۰/۰۰۰۵
والد \times جنسیت	۰/۰۵	۱	۰/۰۵	۰/۲۰	۰/۶۵۶
خطا (والد)	۲۵/۱۳	۱۰۱	۰/۲۵		
جنسیت	۰/۰۱	۱	۰/۰۱	۰/۰۲	۰/۸۸۸
خطا (جنسیت)	۵۴/۷۴	۱۰۱	۰/۵۴		

در باره فرضیه دوم پژوهش، مقایسه دو جنس از لحاظ میزان جنس‌سنجی بودن نشان داد زنان ($M = ۰/۵۲$) بیشتر از مردان ($M = -۰/۱۲$) جنس‌سنجی هستند ($t(۱۰۲) = ۳/۴۷, p = ۰/۰۰۱$). همچنین آزمون استقلال جنسیت و نقش جنسیتی بیانگر آن است که دو جنس از بابت چگونگی پراکندگی فراوانی در چهار دسته نقش جنسیتی جنس‌سنجی، جنس مخالف سنجی، دو جنسیتی و نامتمایز (جدول ۳) تمایز معناداری نسبت به یکدیگر ندارند ($\chi^2(۳) = ۳/۴۷, p = ۰/۳۲۵$). آزمون تحلیل واریانس دوراهه با عوامل جنسیت و نقش جنسیتی روی متغیر وابسته میزان جنس‌سنجی بودن نشان

می‌دهد تعامل این دو عامل معنادار نیست ($F(3,96)=0.976, p=0.408$) و لذا بالاتر بودن میزان جنس‌سنخیتی بودن زنان نسبت به مردان فارغ از نقش جنسیتی برقرار است.

جدول ۳ ° نمایش فراوانی افراد در گروه‌های مختلف جنسیت و نقش جنسیتی

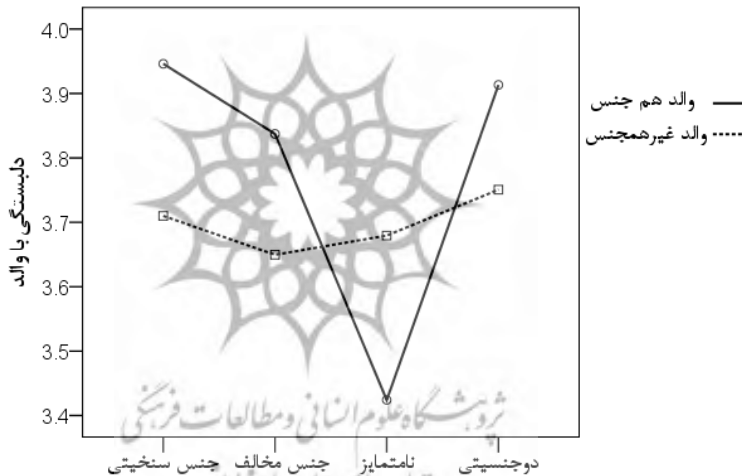
جنسیت	نقش جنسیتی			
	جنس‌سنخیتی	جنس مخالف نامتمایز	دوجنسیتی	کل
زن	۱۷	۹	۱۳	۵۵
مرد	۱۵	۶	۹	۴۹
کل	۳۲	۱۵	۲۵	۱۰۴

در خصوص سوال اول پژوهش، جدول ۴ نتیجه تحلیل رگرسیونی را که در آن دلبستگی به والد هم‌جنس و دلبستگی به والد جنس مخالف به عنوان پیش‌بین برای متغیر ملاک میزان جنس‌سنخیتی بودن وارد شده‌اند نشان می‌دهد. چنانکه ملاحظه می‌شود دلبستگی به والد غیرهم‌جنس به طور معناداری با ضریب منفی میزان جنس‌سنخیتی بودن را پیش‌بینی می‌کند. اما ضریب پیش‌بینی دلبستگی به والد هم‌جنس اگرچه مثبت است اما به سطح معناداری نرسیده است. مقدار مربع R در این تحلیل 0.07 ($p=0.032$)، $F(2,100)=3.57$ بود.

جدول ۴ ° نتایج تحلیل رگرسیون با متغیر ملاک میزان جنس‌سنخیتی

متغیر پیش‌بین	ضریب		خطای استاندارد	t استاندارد	همبستگی‌ها		
	غیر استاندارد	استاندارد			معداری درجه	تفکیکی	نیمه تفکیکی
مقدار ثابت	۰/۴۵	۰/۷۱		۰/۶۴	۰/۵۲۵		
دلبستگی به والد هم‌جنس	۰/۲۸	۰/۱۶	۰/۱۷	۱/۷۴	۰/۰۸۵	۰/۱۱۷	۰/۱۷۲
دلبستگی به والد غیر هم‌جنس	-۰/۳۴	۰/۱۴	-۰/۲۴	-۲/۳۸	۰/۰۱۹	-۰/۱۹۶	-۰/۲۳۲

اجرای آزمون تحلیل واریانس یک راهه با عامل نقش جنسیتی نشان می دهد که چهار گروه از بابت میزان دل بستگی به والد غیرهم جنس تفاوتی با یکدیگر ندارند ($p=0/977$)، اما از بابت میزان دل بستگی به والد هم جنس با یکدیگر تفاوت دارند ($F(3,100)=0/067$)، اجرای آزمون تعقیبی شفه نشان داد که گروه نامتمایز ($F(3,99)=5/107$)، $p=0/003$) دل بستگی به والد هم جنس کمتری نسبت به دو گروه جنس سنخیتی ($M = 3/42$) و دو جنسیتی ($p = 0/008$) دارد، اما دو گروه جنس سنخیتی ($M = 3/95$) و دو جنسیتی ($M = 3/91$) تفاوتی با یکدیگر ندارند ($p = 0/998$)، و گروه جنس مخالف سنخیتی ($M = 3/84$) نیز تفاوت معناداری با هیچ کدام از سه گروه دیگر ندارد ($ps > 0/180$)، شکل ۱ نمودار دل بستگی به والد هم جنس و غیرهم جنس را بر حسب چهار نقش جنسیتی نشان می دهد.



شکل ۱ - نمایش دل بستگی افراد دارای نقش های جنسیتی چهارگانه با والد هم جنس و غیرهم جنس

جداول ۵ و ۶ فراوانی افراد در چهار گروه نقش جنسیتی را بر حسب سطوح دل بستگی به والد به ترتیب هم جنس و غیرهم جنس نشان می دهند.

جدول ۵ ° نمایش فراوانی افراد در گروه‌های مختلف نقش جنسیتی و سطح دل‌بستگی به والد هم‌جنس

والد	سطح دل‌بستگی	نقش جنسیتی			کل
		جنس - سنخیتی	جنس سنخیتی	مخالف نامتمايز	
هم‌جنس	پایین	۱۲	۶	۲۶	۵۶
	بالا	۲۰	۹	۶	۴۷

جدول ۶ - نمایش فراوانی افراد در گروه‌های مختلف نقش جنسیتی و سطح دل‌بستگی به والد غیرهم‌جنس

والد	سطح دل‌بستگی	نقش جنسیتی			کل
		جنس - سنخیتی	جنس سنخیتی	مخالف نامتمايز	
غیر هم - جنس	پایین	۱۷	۶	۱۴	۵۲
	بالا	۱۵	۹	۱۸	۵۲

نتیجهٔ آزمون χ^2 دو استقلال دو عامل نقش جنسیتی و دل‌بستگی به والد هم‌جنس بیانگر آن است که این دو عامل با یکدیگر ارتباط معنادار دارند ($p=0/002$ ، $\chi^2(3)=14/24$). چنانکه در جدول ۵ ملاحظه می‌شود در گروه دل‌بستگی پایین به والد هم‌جنس اکثریت افراد دارای نقش جنسیتی نامتمايز هستند. اما در گروه دل‌بستگی بالا به والد هم‌جنس اکثریت افراد جنس سنخیتی هستند، با این حال دو جنسیتی‌ها نیز نسبتاً پرتعداد می‌باشند. اجرای آزمون مشابهی در مورد عوامل نقش جنسیتی و دل‌بستگی به والد غیرهم‌جنس (جدول ۶) حکایت از عدم ارتباط این دو عامل با یکدیگر دارد ($p=0/530$ ، $\chi^2(3)=2/22$).

بحث و نتیجه‌گیری

هدف از انجام پژوهش حاضر بررسی رابطه کیفیت دل‌بستگی به والدین و نقش‌پذیری جنسیتی در فرزندان بوده است. همان‌طور که در فرضیه اول پیش‌بینی شده بود، میزان دل‌بستگی به مادر بالاتر از میزان دل‌بستگی به پدر بود و این یافته بستگی به جنسیت فرزند نداشت. به این معنا که هر دو جنس دل‌بستگی بیشتری را با مادر خود گزارش دادند تا با پدرشان. این یافته با نتایج مطالعات قبلی (بلیک‌مور و همکاران، ۲۰۰۹؛ هایگلر و همکاران، ۱۹۹۵؛ فوربز و آدامز-کرتیس، ۲۰۰۰) همسو است و آن را می‌توان متأثر از این واقعیت دانست که در اکثر فرهنگ‌ها مادر نقش مراقب اولیه را دارد و به تبع الگوی تقسیم وظایف سستی بین زن و شوهر، فرزندان در خانه زمان بیشتری را با مادران خود می‌گذرانند. از این گذشته، مادران نسبت به پدران تعامل بیشتر و خوشایندتری با فرزندان خود دارند (مک‌هیل و همکاران، ۲۰۰۳؛ بلیک‌مور و همکاران، ۲۰۰۹) که این موضوع نیز در احساس راحتی و امنیت بیشتر فرزندان با ایشان بی‌تأثیر نیست. البته مطابق نتایج پژوهش حاضر، بین دل‌بستگی فرزندان با مادر و پدر همبستگی مثبت معناداری وجود دارد. این یافته را می‌توان چنین تفسیر نمود که یک ظرفیت یا مولفه بنیادی دل‌بستگی در فرزندان وجود دارد که دل‌بستگی به هر دو والد از آن تأثیر می‌پذیرد. بنابراین، دل‌بستگی به والدین علاوه بر سبک تعاملی والدین، به ویژگی‌های فرزندان نیز بستگی دارد. با این حال، قوی نبودن همبستگی بین دل‌بستگی به دو والد نشان از دخالت داشتن عوامل متمایز در تعیین دل‌بستگی به هر والد دارد. نتایج پژوهش حاضر همچنین نشان داد فرزندان دو جنس از بابت ظرفیت برقراری دل‌بستگی به والدین تفاوتی با یکدیگر ندارند، چراکه میان زنان و مردان از نظر میزان دل‌بستگی به والدین تفاوتی وجود نداشت. این یافته نیز همسو با نتایج پژوهش هایگلر و همکاران (۱۹۹۵) و فوربز و آدامز-کرتیس (۲۰۰۰) است.

نتایج به دست آمده، فرضیه دوم پژوهش را تأیید نمود. براساس این فرضیه، از آنجا که دو جنس دل‌بستگی بیشتری با مادر خود دارند، یعنی با والدی که هم‌جنس با دختر اما ناهم‌جنس با پسر است، و زیربنای جنس‌سنجی شدن فرزندان نیز همانندسازی با والد هم‌جنس است، لذا پسران باید کمتر از دختران جنس‌سنجی شده باشند. در واقع، نتایج نشان داد که زنان در متغیر کمی جنس‌سنجی بودن نمره‌ای بالاتر از مردان دارند. این یافته علاوه بر اینکه تأییدی غیرمستقیم برای پیش‌بینی دیدگاه شناختی^۱ اجتماعی در

خصوصاً اثر والد هم‌جنس در نقش‌پذیری جنسیتی فراهم می‌کند، همچنین با نظریه چودورو (۱۹۷۸، ۲۰۰۱) در خصوص تفاوت شکل‌گیری هویت جنسی در دختران و پسران همخوان است، چرا که بنا به نظر وی، رابطه مادر-دختر به دلیل همانندسازی دوگانه‌ای که مادر تجربه می‌کند، بستر عاطفی قدرتمندی برای همانندسازی کودک دختر با مادر و تداوم آن فراهم می‌کند، درحالی‌که همانندسازی پسران با پدران ثانویه است، یعنی جایگزین دل‌بستگی و همانندسازی اولیه پسر با مادر می‌شود. ضمن اینکه پدران کمتر در دسترس پسران هستند، لذا همانندسازی پسر با ایشان بیشتر موقعیتی است تا به صورت یک کلیت عمومی‌یافته. همچنین، نظر به قوت کمتر ارتباط پدر-پسر در مقایسه با رابطه مادر-دختر، همانندسازی پسر با پدر توسط سرمایه عاطفی کمتری نیز تغذیه می‌شود. با این حال، از بابت الگوی پراکندگی فراوانی در سطوح مختلف متغیر کیفی نقش جنسیتی فرقی میان دو جنس نبود. علاوه بر این، تفاوت دختران و پسران در متغیر کمی جنس‌سنجی بودن وابسته به نقش جنسیتی نبود. به دیگر بیان، چهار گروه جنس-سنجی، جنس مخالف سنجی، دو جنسیتی و نامتمایز، از بابت تمایز بیان شده میان مذکر و مونث در جنس‌سنجی بودن تفاوت معناداری با یکدیگر نداشتند. از کنار هم قرار دادن این یافته‌ها می‌توان چنین نتیجه‌گیری نمود که تفاوت دختران و پسران در میزان جنس‌سنجی بودن یک تفاوت کلی و عمومی و فارغ از نقش جنسیتی است. در عین حال این تفاوت به آن اندازه زیاد نیست که سبب ایجاد تمایز در نحوه پراکندگی افراد دو جنس در نقش‌های جنسیتی مختلف شده باشد. برخلاف این یافته، در پژوهش هایگلر و همکاران (۱۹۹۵) جنسیت و نقش جنسیتی از یکدیگر مستقل نبودند. علت این ناهم‌سویی ظاهری در نتایج این دو پژوهش آن است که در مطالعه مذکور به جای دو گروه جنس‌سنجی و جنس مخالف سنجی از نقش‌های جنسیتی زنانه و مردانه استفاده شده بود و تفاوت دو جنس بخصوص در تعداد افراد دارای نقش جنسیتی زنانه مشخص بود.

سوال اول پژوهش حاضر این بود که نقش‌پذیری جنسیتی چه رابطه‌ای با کیفیت دل‌بستگی به والد هم‌جنس و والد غیرهم‌جنس دارد؟ زمانی که نقش‌پذیری جنسیتی به عنوان یک متغیر کمی، یعنی میزان جنس‌سنجی بودن در نظر گرفته شد، اثر دل‌بستگی به والد ناهم‌جنس خود را نشان داد و میزان جنس‌سنجی بودن را در جهت منفی پیش-بینی نمود. یافته مذکور، این پیش‌بینی ملهم از نظریه یادگیری شناختی-اجتماعی را که تقلید فرزند از ویژگی‌ها و اعمال والد جنس مخالف به فاصله گرفتن وی از ویژگی‌های

مرتبط با جنس خود منجر می‌شود (یونی و همکاران، ۲۰۰۱)، تایید می‌نماید. در مقابل، اثر دل‌بستگی به والد هم‌جنس اگرچه در جهت مورد پیش‌بینی توسط نظریه‌ی شناختی-اجتماعی (باسی و بندورا، ۱۹۹۹) بود، اما به سطح معناداری نرسید. با این حال، زمانی که از متغیر کیفی نقش جنسیتی به جای شاخص کمی آن استفاده شد، نتایج متفاوتی به دست آمد. این بار، درحالی‌که چهار گروه جنس‌سنجیتی، جنس مخالف سنجیتی، دوجنسیتی و نامتمایز از بابت میزان دل‌بستگی به والد ناهم‌جنس تفاوتی با یکدیگر نداشتند، اما از بابت میزان دل‌بستگی به والد هم‌جنس متفاوت از یکدیگر بودند، به گونه‌ای که گروه نامتمایز نسبت به جنس‌سنجیتی و دوجنسیتی‌ها دل‌بستگی کمتری با والد هم‌جنس داشتند. از این گذشته، اکثر افرادی که دل‌بستگی پایین به والد هم‌جنس خود داشتند دارای نقش جنسیتی نامتمایز بودند، درحالی‌که در گروهی که دل‌بستگی بالا به والد هم‌جنس خود داشتند، اکثریت با جنس‌سنجیتی‌ها بود. این یافته نیز پیش‌بینی نظریه‌ی شناختی-اجتماعی را، منتها این بار در خصوص اثر والد هم‌جنس تایید می‌نماید. با این حال، این نتیجه با یافته‌های مطالعات مربوط به نقش‌پذیری جنسیتی فرزندان که بدون حضور پدر بزرگ می‌شوند (جانسون، ۱۹۹۶؛ اسلاوکی و استرایت، ۲۰۰۰) همسویی ندارد. علی‌رغم اینکه ممکن است به نظر برسد که وضعیت فرزندان در خانواده‌ی دووالدی که دل‌بستگی کمی با یکی از والدین خود دارند، شباهت به وضعیت فرزندان در خانواده‌ی تک‌والدی داشته باشد، اما نتایج پژوهش حاضر بیانگر آن است که چنین نیست. بنابراین، به نظر می‌رسد مکانیزمی که در خانواده‌های تک‌والدی در کار است، قابل تعمیم به خانواده‌های دست‌نخورده (دووالدی) که گروه نمونه‌ی پژوهش حاضر را نیز تشکیل می‌دهند، نباشد. پذیرفتن نقش والد غایب از جانب فرزند ممکن است نه به دلیل دل‌بستگی زیاد وی با والد حاضر، بلکه ناشی از تلاش فرزند برای پر کردن خلأیی باشد که والد حاضر احساس می‌کند. اما در خانواده‌های دست‌نخورده، به هر حال هر دو والد به طور فیزیکی در محیط خانواده حضور دارند و حتی ممکن است خودشان رابطه‌ی رضایت‌بخشی با یکدیگر داشته باشند و لذا فرزند، حتی در حالتی که دل‌بستگی کمی با والدین داشته باشد، اضطراری برای بر عهده گرفتن نقش یک والد در مقابل والد دیگر احساس ننماید. پرسشی که در خصوص نتایج بیان شده مطرح می‌شود این است که چرا وقتی از شاخص کمی برای نقش‌پذیری جنسیتی استفاده شد اثر دل‌بستگی به والد ناهم‌جنس و نه هم‌جنس، اما وقتی از شاخص کیفی در تحلیل‌ها استفاده شد، اثر دل‌بستگی به والد هم‌جنس و نه ناهم‌جنس معنادار بود؟ پاسخ این پرسش را می‌توان این گونه داد که دل‌بستگی به

والد ناهم‌جنس اگرچه واجد اثر است، اما این اثر به آن اندازه قوی نیست که به تفاوت افراد دارنده نقش‌های جنسیتی مختلف در میزان دل‌بستگی به والد ناهم‌جنس منجر شود و یا پراکندگی فراوانی متمایزی برای نقش‌های جنسیتی مختلف در دو گروه دل‌بستگی بالا و پایین با والد ناهم‌جنس رقم بزند. ممکن است ضعیف بودن اثر والد ناهم‌جنس ناشی از این احتمال باشد که دل‌بستگی به والد ناهم‌جنس لزوماً به تقلید از وی منجر نمی‌شود، چرا که فرزند به دلیل شباهت کمتر والد ناهم‌جنس به خودش وی را کمتر به عنوان الگو در نظر می‌گیرد، و یا به خاطر تقلید کردن از وی کمتر از جانب دیگران مورد تشویق قرار می‌گیرد. معنادار نشدن اثر والد هم‌جنس در وضعیت کمی بودن نقش‌پذیری جنسیتی نیز از آنجا ناشی شده است که تمایز گروه‌های دل‌بستگی بالا و پایین با والد هم‌جنس عمدتاً در تعداد افراد دارای نقش جنسیتی نامتمایز است. در افراد نامتمایز، هر دو دسته ویژگی‌های هم‌جنس و جنس مخالف کم‌رنگ است و لذا میزان جنس‌سنجی بودن در ایشان مقداری نزدیک به صفر است. مشاهده شد درحالی‌که نامتمایزها از بابت مقدار کمی جنس‌سنجی بودن نسبت به دو جنسیتی‌ها و جنس مخالف سنجی‌ها برابر یا بالاتر هستند، اما نسبت به این دو دل‌بستگی بیشتری با والد هم‌جنس خود ندارند. به دیگر بیان، کسانی که دل‌بستگی پایین به والد هم‌جنس خود دارند، اگرچه بیشتر احتمال دارد که نامتمایز باشند، اما لزوماً نسبت به کسانی که دل‌بستگی بالاتری با والد هم‌جنس خود دارند، کمتر جنس‌سنجی نیستند. همین موضوع، سبب عدم همبستگی دو متغیر کمی میزان جنس‌سنجی بودن و دل‌بستگی به والد هم‌جنس شده است.

نقطه قوت پژوهش حاضر آن است که به جای به‌کارگیری گروه‌های نقش‌جنسیتی زنانه و مردانه، با یک تبدیل حساس به جنسیت، گروه‌های جنس‌سنجی و جنس مخالف سنجی را تشکیل داده است. با این تغییر، این پژوهش قادر شده است با اندازه نمونه‌ای کمتر از دو پژوهش هایگلر و همکاران (۱۹۹۵) و فوربز و آدامز-کرتیس (۲۰۰۰)، تمایز چهار گروه نقش‌جنسیتی را در میزان دل‌بستگی به والدین خود رصد کند. با این حال، پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آتی با بهره‌گیری از گروه نمونه‌ای بزرگتر، اثر تعدیل‌گری جنسیت را نیز مورد بررسی قرار دهند و این امکان را که چند و چون اثر والد هم‌جنس و ناهم‌جنس در دو جنس متفاوت باشد مورد آزمون قرار دهند.

سوال دوم پژوهش این بود که آیا اثر دل‌بستگی به یک والد بر نقش‌پذیری جنسیتی فرزندان بستگی به میزان دل‌بستگی فرزند با والد دیگر دارد؟ مقایسه الگوی پراکندگی

فراوانی نقش جنسیتی در هر یک از گروه‌های دل‌بستگی به والد هم‌جنس و ناهم‌جنس پایین^۰ پایین، پایین^۰ بالا، بالا^۰ پایین و بالا^۰ بالا با الگوی پراکندگی فراوانی نقش جنسیتی در کل گروه نمونه نشان داد تنها گروهی که به طور معناداری از این الگو عدول نمود گروهی بود که دل‌بستگی پایین به والد هم‌جنس، ولی دل‌بستگی بالا به والد ناهم‌جنس خود داشت. در این گروه تعداد افراد دارای نقش جنسیتی نامتمايز به نحو چشمگیری بیشتر از سه نقش جنسیتی دیگر بود. در مقابل، در گروهی که با هر دو والد دل‌بستگی پایین داشتند، اگرچه تعداد نامتمايزها همچنان تا حدی بالا بود، اما تعداد افراد در هر یک از نقش‌های جنس‌سنجی و دوجنسیتی نیز به همان اندازه بالا بود. بنابراین، می‌توان گفت اثر پایین بودن دل‌بستگی به والد هم‌جنس بر نقش جنسیتی فرزندان، به سطح دل‌بستگی به والد ناهم‌جنس بستگی دارد. ممکن است این طور به نظر بیاید که بالا بودن دل‌بستگی به والد ناهم‌جنس باید پیش‌بینی‌کننده نقش جنسیتی جنس مخالف سنجی باشد، اما اولاً کم بودن تعداد کل افراد جنس مخالف سنجی در این پژوهش نتیجه‌گیری قطعی را در مورد ایشان مشکل ساخته است و ثانیاً حتی در این تعداد کم هم مشاهده می‌شود که اکثرشان در گروه دل‌بستگی بالا به هر دو والد قرار دارند. سوالی که در خصوص نتایج بیان شده مطرح می‌شود این است که برای تمایز بیان شده میان دو گروه دل‌بستگی پایین^۰ پایین و پایین^۰ بالا (به ترتیب با هم‌جنس^۰ ناهم‌جنس) چه دلیلی ممکن است وجود داشته باشد؟ یک حدس این است که پایین بودن دل‌بستگی به هر دو والد، فرزند را برای پذیرش و جذب پیام‌های فرهنگی خارج از خانواده آزادتر می‌گذارد؛ پیام‌هایی که در آنها وی و افراد هم‌جنس او به سمت کسب ویژگی‌های مربوط به جنس خود سوق داده می‌شوند و به خاطر آن مورد تشویق قرار می‌گیرند. از سوی دیگر، کاهش دل‌بستگی به والدین، مانعی را که برای جذب و پرورش ویژگی‌های مرتبط با جنس مخالف خود در برابر وی قرار دارد حذف یا کمرنگ می‌نماید و در نتیجه فرزند امکان دوجنسیتی شدن را نیز پیدا می‌کند. این یافته را می‌توان از دیدگاه بوم‌شناختی (برونفن برنر، ۱۹۸۹) چنین تفسیر نمود که وضعیت دل‌بستگی به والدین، میزان تاثیرپذیری فرزندان از ارزش‌ها و هنجارهای جامعه بزرگتر را تعدیل می‌نماید. با این حال، همچنان دسته قابل توجهی از افراد گروه دل‌بستگی پایین به هر دو والد، دارای نقش جنسیتی نامتمايز هستند، لذا متغیرهای تعدیل‌کننده دیگری باید در میان باشند. گروه دل‌بستگی پایین به والد هم‌جنس-دل‌بستگی بالا به والد ناهم‌جنس را همچنین می‌توان در مقابل گروه دارای دل‌بستگی بالا به هر دو والد قرار داد و بیان داشت اثر دل‌بستگی بالا به والد

ناهم‌جنس به سطح دل‌بستگی به والد هم‌جنس بستگی دارد. در مقایسه با گروه دارای دل‌بستگی بالا به والد ناهم‌جنس و پایین به والد هم‌جنس، گروه دل‌بستگی بالا به هر دو والد، افراد دوجنسیتی و جنس‌سنجیتی بیشتر، اما نامتمایز کمتری دارد. بنابراین، به نظر می‌رسد دل‌بستگی بالا به والد ناهم‌جنس در حالتی که دل‌بستگی به والد هم‌جنس نیز بالا است، به تقویت یا تکمیل تاثیر والد هم‌جنس در پرورش نقش‌جنسیتی فرزند کمک می‌کند. این یافته، بیانگر اهمیت اتخاذ نگاه سیستمی (وایت‌چرچ و کنستانتین، ۱۹۹۳) در مطالعه اثرات خانواده است.

محدودیت

بزرگترین محدودیت پژوهش حاضر این است که در آن غیر از دل‌بستگی به والدین، سایر ویژگی‌های خانواده که ممکن است آنها نیز اثراتی بر شکل‌گیری نقش‌جنسیتی افراد داشته باشند در نظر گرفته نشده است. از جمله این ویژگی‌ها عبارتند از: کیفیت رابطه خود والدین با یکدیگر، تعداد و جنسیت همسپرها (مک‌هیل و همکاران، ۲۰۰۳)، ترتیب تولد (مک‌هیل، کیم، دوترر، کروتر و بوث^۱) و همچنین میزان جنس‌سنجیتی بودن و باورها و نگرش‌های هر یک از والدین. پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آتی با استناد به دیدگاه سیستمی به خانواده به شکل جامع‌تری اثر این عوامل را مورد مطالعه قرار دهند. محدودیت دیگر آن است که تعریف جنس‌سنجیتی بودن در پژوهش حاضر صرفاً بر پایه ویژگی‌های شخصیتی بنا شده بود، درحالی‌که این سازه ابعاد دیگری مانند اهمیت جنسیت، رضایت از جنسیت، فشار احساس‌شده برای هم‌رنگی با جنسیت، ادراک میزان شباهت به هم‌جنسان نیز دارد (پری و پالتی^۲، ۲۰۱۱)، که ممکن است کم و کیف تأثیرپذیری تحول‌نقش‌پذیری جنسیتی از عوامل مشخص، در مورد آنها متفاوت از ویژگی‌های شخصیتی باشد. مطالعه ابعاد مذکور و کشف این تفاوت‌های احتمالی نیز به پژوهش‌های آتی واگذار می‌شود.

^۱ McHale, Kim, Dotterer, Crouter & Booth
^۲ Perry & Pauletti

منابع

- باقری، م. (۱۳۸۱). بررسی رابطه بین طرحواره‌های جنسیتی و سازگاری اجتماعی نوجوانان شهر تهران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد روان‌شناسی، دانشگاه الزهرا. خنمه‌ای، ا. (۱۳۸۶). بررسی نقش عوامل فرهنگی-اجتماعی بر طرحواره‌های نقش جنسیتی در دو گروه قومی از دانشجویان در ایران. *مجله مطالعات روان‌شناختی (دانشگاه الزهرا)*. شماره ۲، ۱۴۶-۱۲۹.
- دلاور، ع. (۱۳۸۵). روش تحقیق در روانشناسی و علوم تربیتی. تهران: نشر ویرایش. مظاهری، م. ع. (۱۳۸۲). دستورالعمل نمره‌گذاری پرسشنامه دلبستگی به والدین و همسالان (IPPA)، چاپ نشده، پژوهشکده خانواده، دانشگاه شهید بهشتی.
- نصرتی، م. ص. (۱۳۸۳). بررسی تحولی رابطه پایگاه‌های هویت با میزان دلبستگی در نوجوانان پسر (۱۴، ۱۶، ۱۸ ساله) شهرستان گناباد. پایان‌نامه کارشناسی ارشد روان‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی.
- یحیایی، ع. (۱۳۷۶). بررسی عوامل موثر در پیشرفت و رابطه آن با جنسیت در دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد. پایان‌نامه کارشناسی ارشد روان‌شناسی، دانشگاه الزهرا.

- Ainsworth, M. D. S. (1989). Attachments beyond infancy. *American Psychologist*, 44, 709-716.
- Armsden, G. C., and Greenberg, M. T. (2009). The Inventory of Parent and Peer Attachment (Manual). Retrieved from: [<http://prevention.psu.edu/pubs/documents/IPPAmanual0809.pdf>]
- Armsden, G. C., and Greenberg, M. T. (1987). The Inventory of Parent and Peer Attachment: Relationships to well-being in adolescence. *Journal of Youth and Adolescence*, 16 (5), 427-454.
- Bailey, J. M. & Zucker, K. J. (1995). Childhood Sex-Typed Behavior and Sexual Orientation: A Conceptual Analysis and Quantitative Review. *Developmental Psychology*, 31(1), 43° 55.
- Bem, S. L. (1993). *The lenses of gender*. New Haven, CT: Yale University Press.
- Bem, S. L. (1981). Gender schema theory: A cognitive account of sex typing. *Psychological Review*, 88, 354-364.
- Bem, S. L. (1974). The measurement of psychological androgyny. *Journal of Consulting and Clinical Psychology*. 42, 155-62.

- Billar, H. B. (1970). Father absence and the personality development of the male child. *Developmental Psychology*, 2(March), 181-201.
- Blakemore, J. E. O., Berenbaum, S. A., & Liben, L. S. (2009). *Gender Development*. Psychology Press.
- Bowlby, J. (1980). *Attachment and loss. Vol. 1, Loss* (2nd ed.). New York: Basic Books.
- Bronfenbrenner, U. (1989). Ecological systems theory. In R. Vasta (Ed.), *Annals of child development* (Vol. 6, pp. 187-251). Greenwich, CT: JAI Press.
- Bussey, K., & Bandura, A. (1999). Social cognitive theory of gender development and differentiation. *Psychological Review*, 106, 676-713.
- Chodorow, N. (2001). Family structure and feminine personality. In D. M. Juschka (Ed.), *Feminism in the study of religion: a reader* (pp. 43-66). New York: Continuum.
- Chodorow, N. (1978). *The reproduction of mothering*. Los Angeles: University of California Press.
- Forbes, G. B. & Adams-Curtis, L. E. (2000). Gender role typing and attachment to parents and peers. *The Journal of Social Psychology*, 140(2), 258-260.
- Freud, S. (1962). *Three essays on the theory of sexuality*. New York: Avon.
- Haigler, V. F., Day, H. D., & Marshall, D. D. (1995). Parental attachment and gender-role identity. *Sex Roles*, 33, 203° 220.
- Hines, M. (2011). Gender development and the human brain. *Annual Review of Neuroscience*. Vol. 34, 69-88.
- Johnson, D. J. (1996). *Father presence matters: A review of the literature*. Philadelphia: National Center on Fathers and Families.
- Juni, S., Rahamim, E. L., & Brannon, R. (2001). Sex role development as a function of parent models and oedipal fixation. *The Journal of Genetic Psychology*, 146(1), 89° 99.
- McHale, S. M., Crouter, A. C., & Whiteman, S. D. (2003). The family contexts of gender development in childhood and adolescence. *Social Development*, 12, 125-148.
- McHale, S. M., Kim, J., Dotterer, A. M., Crouter, A. C., & Booth, A. (2009). The development of gendered interests and personality qualities from middle childhood through adolescence: A bio-social analysis. *Child Development*, 80(2), 482-495.
- Perry, D. G., & Pauletti, R. E. (2011). Gender and adolescent development. *Journal of Research on Adolescence*, 21(1), 61° 74.

- Slavkin, M. & Stright, A. D. (2000). Gender role differences in college students from one- and two-parent families. *Sex Roles, 1/2*, 23-37.
- Spence, J. T. (1985). Gender identity and implications for concepts of masculinity and femininity. In T. B. Sonderegger (Ed.), *Nebraska symposium on motivation: Vol. 32. Psychology and gender* (pp. 59-96). Lincoln, NE: University of Nebraska Press.
- Spence, J. T., & Helmrich, R. (1978). *Masculinity and femininity: Their psychological dimensions, correlates, and antecedents*. Austin: University of Texas Press.
- Whitchurch, G. G. & Constantine, L. L. (1993). Systems theory. In P. G. Boss, W. J. Doherty, R. LaRossa, W. R. Schumm, & S. K. Steinmetz (Eds.), *Sourcebook of family theories and methods: A contextual approach*. New York: Plenum Press.

